

علمانیت در اندیشه سیاسی سید جمال الدین اسدآبادی

۱۴ خرداد ۱۳۹۵ ساعت ۲۱:۳۸

همبستگی دین و سیاست که امثال سید جمال مطرح می کردند به این معنی نبود که به قول کواکبی استبداد سیاسی به خود قداست دینی بدهد، بلکه برعکس به این معنی است که توده مسلمانان دخالت در سرنوشت سیاسی خود را یک وظیفه و مسئولیت مهم دینی بشمارد. همبستگی دین و سیاست به معنی وابستگی دین به سیاست نیست، بلکه به معنای وابستگی سیاست به دین است...

جوان و تاریخ- مقالات



سید جمال الدین اسدآبادی یکی از بارزترین شخصیت‌های فکری جهان اسلام است. وی با آگاهی از این مساله که دیگر ملل جهان بدون تحولات فکری قادر نبوده اند جامعه خود را دگرگون کنند و به پیشرفتهایی نایل شوند انقلاب فکری در جهان اسلام را ضرورت اساسی زندگی مسلمانان تلقی کرده و خواهان اصلاحات اساسی میان آنها بود. وی برای بیداری وجدان ملل مسلمان و عرب آنها را متوجه عقب ماندگی سیاسی و فکری جامعه خود نمود. از نظر وی اروپاییان و امریکاییها اگر توانستند جامعه خود را منسجم و

عقلانی کنند و رفاه مردم را در جامعه ایجاد نمایند به این دلیل بود که از ذخایر فکری وسیعی برخوردار بودند و با انقلابات خود سالها قبل تفکرات کهنه و پوسیده دوره فئودالیته را که به طبقات حاکم کمک

می کرد تا سلطه خود را بر توده عظیمی از مردم بی دفاع و بی پشتوانه قانونی که رعیتی بیش محسوب نمی شدند؛ تحکیم نمایند از بین بردند. سید جمال به دلیل اینکه مردم حق تعیین سرنوشت داشته باشند با استبداد داخلی و استعمار خارجی مبارزه کرد و خواهان شرکت فعالانه مردم در صحنه سیاست بود؛ تا از این راه آزادی و عدالت در جامعه اسلامی محقق شود. وی معتقد بود باید به مسلمانان جهان آگاهی سیاسی مبتنی بر شعور دینی داد؛ یعنی باید شعور سیاسی را با استمداد از شعور دینی آنها بیدار نمود و آنها را به مبارزه با ظلم و استبداد و دخالت و مشارکت در امور سیاسی و سرنوشتشان به عنوان یک وظیفه شرعی در جهت برقراری نظامی عادلانه و حکومتی اسلامی و در راستای امامت برانگیخت.^[۱]

بنابراین می توان گفت که سیدجمال شخصیتی بود که روحش با سیاست عجین شده بود و در دوره ای که وی زندگی می کرد در هر رخداد سیاسی ردپای سید را می بینیم که یا در براندازی یا در میانجیگری و یا در بنیان سازی حکومتهای زمان خود نقش چشم گیری داشت. در مصر سید مصریان را تشویق به رهایی از چنگال استبداد و استعمار و روی کار آوردن افراد عادل و با اراده متکی به مبلت می نمود. این جهت گیریها منجر به تظاهرات و اعتراضات علنی آزادی خواهان مصر با همراهی سید جمال جهت برکناری پاشا گردید که نتیجه آن روی کارآمدن توفیق پاشا به دستور سلطان عثمانی در سال ۱۸۷۹ میلادی بود.^[۲] این دیدگاه و جهت گیری انقلابی حتی هنگامی که سید جمال وارد محفل فرماسونری در مصر شد و پس اخراج او از آن در مواضع او هویدا شد. سید پس از آنکه متوجه جهت گیریهای خاص و ضد مردمی فراماسونها و منع از دخالت در سیاست توسط آنها شد با زیرسوال بردن آن جمعیت انگیزه و هدف خود از ورود در آن را برانداختن کاخهای ظلم و ستم، خراب کردن بنیادهای کهن و استوار کردن پایه های دادگستری و مهرآوری و آزادی معقول و منطقی و نیز برادری و برابری خواند. سید جمال در ایران نیز نقش فعالی را در تحولات یاسی و اجتماعی ایفاء نمود. میانجی گری روابط ایران و روس، نقش فعال در انقلاب تنباکو، بسیج عالمان و مردمان علیه حکومت قجری، حضور سید مشهود است تا جایی که قتل ناصرالدین شاه را به تحریک او می دانند. تعلق خاطر سید به انقلاب فراگیر موجب شد که جایگاه سید در حرکت احیاء کم رنگ به نظر آید و حتی گروهی به انکار آثار فکری او برآمدند. در این زمینه مستشرقان انگلیسی تلاش کردند تا از سیمای سید چهره ای صدرد سیاسی و نه متفکر بسازند و حال اینکه سید متفکری فیلسوف بود و در هر کشوری که وارد می شد علاوه بر فعالیت سیاسی، کلاس درس هم دایر می نمود. به عنوان مثال، فعالیتهای سید در مصر که می توان گفت اولین پایگاه حرکت فکری اش بود؛ ابتدا از تدریس و تماس با عامه مردم آغاز شد، یعنی حرکت خود را هم از بعد نشر افکار و اندیشه های اسلامی شروع کرد و با تبیین دیدگاههای اسلام، جامعیت و پویایی اسلام را ترویج و تبلیغ می نمود و هم با مردم کوچه و بازار در تماس بود و آنها را نسبت به اوضاع سیاسی و شرایط وقت روشن می ساخت.

باعنایت به جایگاه رفیع سیاست در اندیشه سیاسی سید جمال، رابطه دین و سیاست را از نظر او به خوبی می توان دریافت. سید تفکیک دین از سیاست و تبدیل خلافت به سلطنت را از مهم ترین انحرافات عقیدتی و سیاسی در سطح رهبران و مردم می دانست؛ چون مکتب اسلام هم به بعد مادی و به بعد معنوی زندگی بشر توجه دارد. به تعبیر سید جمال «سعادت دارین» و برقرای

قسط و عدالت اجتماعی خود برنامه های این دین است. به اعتقاد سید کسانی که سیاست را از دیانت جدا می دانند یا اسلام را نمی شناسند و یا با آن دشمنی دارند. مخالفان خواهان آنند که مسلمانان فعالیت سیاسی، تشکیلات قدرت و نیرو نداشته باشند تا منزوی گردند و سرانجام اسلام و قوانین آن کنار گذاشته شود.

استاد مرتضی مطهری می نویسد: «شاید فضل تقدم در این زمینه با سید جمال باشد. سید جمال شاید نخستین کسی بود که احساس کرد اگر بخواهد در مسلمانان جنبش و حرکتی ایجاد کند باید به آنها بفهماند که سیاست از دیانت جدا نیست. این بود که او این مساله را به شدت در میان مسلمین مطرح کرد. بعدها استعمارگران تلاش زیادی کردند تا در کشورهای مسلمانان رابطه دین و سیاست را قطع کنند» [۳]

سید جمال در مقاله ای که تحت عنوان «علل انحطاط و رکود مسلمین» نوشت منشاء جدایی دین از سیاست را چنین بیان می کند: «مقام علمی اسلام از مقام خلافت جدا گشت و خلفای عباسی تنها به اسم خلافت قانع شدند، بدون اینکه مانند خلفای راشدیدین هم جامع علوم و فقه اسلامی باشند؛ یا اینکه به مقام اجتهاد در اصول و فروع احکام اسلامی برسند.» [۴]

علمانیت یا سیاست جدایی دین از سیاست را فقط عمال استعمار و مسیحیان عرب برای منزوی کردن اسلام و قوانین آن تبلیغ نمی کردند؛ بلکه در میان افراد متدین نیز کسانی بودند که این سیاست را ترویج می کردند. استاد مطهری بعد از آنکه این سوال را مطرح کردند که چرا مسلمانان روشنفکر متدین این سیاست را در پیش گرفتند در توجیه سیاست آنها می نویسد: «این مسلمانان در حقیقت از یک جریان دیگر رنج می برد و آن اینکه در جهان تسنن به حکم اینکه خلفا و سلاطین را اولوالامر می دانستند و اطاعت آنها را از جنبه دینی واجب می شمردند همبستگی دین و سیاست به صورت در خدمت قرار گرفتن دین از طرف سیاست بود. آنانکه طرفدار جدایی دین از سیاست بودند این چنین جدایی را می خاستند؛ یعنی میخواستند خلیفه عثمانی یا حاکم مصری صرفاً یک مقام دنیایی شناخته شود نه یک مقام دینی؛ و وجدان مذهبی و ملی مردم در انتقاد از او آزاد باشد و این سخنی درست بود.» [۵]

اگر همبستگی دین و سیاست این باشد که دین در سیاست نقشی نداشته باشد بلکه برعکس سیاست، دین را به خدمت بگیرد؛ پس بهتر همان است که جلوی سوءاستفاده سیاست و حکومت مستبد از دین گرفته شود.

استاد مطهری در ادامه به شکل صحیح همبستگی دین و سیاست از دیدگاه سید جمال اشاره کرده و می نویسد: «همبستگی دین و سیاست که امثال سید جمال مطرح می کردند به این معنی نبود که به قول کواکبی استبداد سیاسی به خود قداست دینی بدهد، بلکه برعکس به این معنی است که توده مسلمانان دخالت در سرنوشت سیاسی خود را یک وظیفه و مسئولیت مهم دینی بشمارد. همبستگی دین و سیاست به معنی وابستگی دین به سیاست نیست، بلکه به معنای وابستگی سیاست به دین است.» [۶]

در زمانی که استعمارگران تز جدایی دین از سیاست را در شرق ترویج می کردند، این سید جمال بود که با این تز به مخالفت برخاست و در مقابل همبستگی دین و سیاست را به مسلمین تفهیم می کرد. سید جمال معتقد بود برای اینکه مردم در برابر استبداد داخلی و استعمار خارجی که مهم ترین و مزمن ترین درد جامعه اسلامی را از همین دو می دانست، بایستند و تا رسیدن هدف از پای درنیايند. علاوه برآنکه باید آنها را به حقوق پايمال شده شان آگاه کرد. باید مردم ایمان پیدا کنند که مبارزه سیاسی یک وظیفه دین و شرعی است باید به مردم تفهیم کرد که دین از سیاست جدا نیست.^[۷]

به عبارت دیگر، سید جمال همبستگی دین و سیاست را در دو جبهه لازم می دانست هم در جبهه داخلی و در برابر استبداد حاکم و هم در جبهه خارجی و در برابر استعمارگران؛ تا اینکه سرنوشت سیاسی کشور خودشان و جامعه اسلامی را به دست گیرند. پس در اندیشه سید جمال همبستگی دین و سیاست یک اصل شناخته شده بود. در راستای همین تز همبستگی دین و سیاست بود که سید جمال آگاهی سیاسی و شرکت فعالانه مسلمانان را در سیاست واجب و لازم می شمرد و معتقد بود که مسلمانان باید از نظر عقل و شعور و آگاهی دینی و سیاسی رشد کنند و با آگاهی و شعور سیاسی مبتنی بر دین و با احساس تکلیف و وظیفه دینی و شرعی سیاسی در صحنه های اجتماعی و سیاسی فعال شده و با مبارزه با استبداد داخلی و استعمار خارجی سرنوشت خود را به دست گیرند؛ تا اینکه مجد و عظمت و عزت مسلمین که سالها بلکه قرنهایست که از جامعه اسلامی رخت برپسته است دوباره به جامعه اسلامی باز گردد. به اعتقاد سید جمال «دین مطلقاً سلسله انتظام هیات اجتماعی است و بدون دین هرگز اساس مدنیت محکم نخواهد شد.»^[۸]

آرمان سید جمال این بود که جامعه ای داشته باشد که بر آن فقط قرآن حاکم باشد و لذا برای حاکمیت قرآن و اسلام در جامعه از هیچ کوششی دریغ نورزید و به همین جهت بود که همواره وی را از کشوری به کشور دیگر تبعید می کردند. سید جمال در عروه الوثقی می نویسد: «امیدوارم که حاکم و سلطان همه ملتهای مسلمان تنها قرآن باشد و عامل وحدت و یگانگی آنها دین آنها باشد.»^[۹] بنابراین می توانیم نتیجه بگیریم که از نظر سید جمال دین روح و روان سیاست حاکم بر بدن جامعه بود. به عبارت دیگر دین بدون سیاست در زمین و جامعه بشری نمی تواند حاکم بشود و سیاست هم بدون دین نمی تواند به اداره جامعه بپردازد.

پی نوشتها:

[۱] غلامرضا ضابط پور (۱۳۷۰)، «رابطه دین با سیاست در اندیشه سید جمال ادلین اسدآبادی»، مجموعه مقالات دین و سیاست

[۲] هادی خسروشاهی، «یادنامه سید جمال الدین اسدآبادی»، به قلم گروهی از دانشمندان، ج ۱ مقاله آرین پور، قم: درالعلم ص ۴۰ و ۴۱

[۳] مرتضی مطهری (۱۳۷۷)، «بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر»، قم: انتشارات صدرا، ص ۵۲

[۴] سید جمال الدین اسدآبادی، «عروه الوثقی»، ترجمه زین العابدین کاظمی خلخالی، تهران: انتشارات حجر، بی تا، ص ۱۱۸

[۵] مرتضی مطهری، پیشین، صص ۲۵ - ۲۶

[۶] همان، ص ۲۵

[۷] محمد محیط طباطبایی، «نقش سید جمال الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین»، قم: دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، بیتا، ص ۲۵۹

[۸] غلامرضا ضابط پور، پیشین، صص ۲۵۱-۲۵۰

[۹] سیدجمال الدین اسدآبادی، پیشین، ص ۱۸۶

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۲۱۰۶۶/اسدآبادی-لال‌الدین-جمال-سید-سیاسی-اندیشه-علمانیته>